

۲۲۶  
فلاخن

# زخم کودتای ۲۶ دی یا چه کسانی در سوت پایان می‌دهند؟



زخم گوشتی ۱۶۴

یا

چه کسانی در سوت پایان می دهند؟

درست در شرایطی که جنبش مردمی برآمده از قیام ژینا در حال چاره‌جویی برای خروج از بن‌بست‌های استراتژیک و تاکتیکی خودش بود، بخشی از اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی در هفته‌های اخیر مکرر در سوت «پایان قیام» دمیده و بخش دیگری که در این سوت نمی‌دمد به دلیل اختلاف بنیادین بر سر «سوت» نیست، اختلاف بر سر «دمنده» است. آخرین نمونه از نوای شوم این سوت پایان، کمپین «من وکالت می‌دهم» و حواشی آن است. توضیح می‌دهیم.

در فلاخن شماره‌ی ۲۱۸ با عنوان «کمیته چیست و چه چیزی کمیته نیست؟» در تاریخ ۲۶ مهر ۱۴۰۱ و در حالی که هنوز یک ماه هم از قیام ژینا نگذشته بود نوشته بودیم: «وقتی می‌گوییم اپوزیسیون راست از کمیته‌هایی حرف می‌زند که "کمیته" نیست، دقیقن از کودتایی سخن می‌گوییم که برخلاف ظاهر آراینده‌ی آن، که در مواجهه‌ی اول می‌تواند این گمان را در مخاطب ایجاد کند که لابد سازوکاری برای فراخوان‌ها و به همین معنا برای تداوم قیام تدارک دیده شده، در واقع علیه سازوکار عملن شکل‌گرفته در درون قیام مردمی و در جهت نابودی آن است. به‌طور مشخص داریم از جمع مجهول‌الهویه‌ای سخن می‌گوییم به نام "جمعی از جوانان محلات تهران"... اگر ضدانقلاب خمینیستی فرمان تشکیل کمیته‌های انقلاب اسلامی را در ۲ اسفند ۱۳۵۷ و ده روز بعد از سرنگونی سلطنت پهلوی صادر کرد تا عملن علیه کمیته‌های شکل‌گرفته در محلات کودتا کند، حامیان سلطنت‌طلب و

جمهوری خواه تداوم استیلای سرمایه بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی از همین حالا کودتا را آغاز کرده‌اند» و تاکید کرده بودیم: «تناقضی که جریان‌های حامی تداوم استیلای سرمایه با آن مواجه خواهند شد این است که کودتا در درون قیام عمل نمی‌کند. به همین لحاظ آنها هرچند... به خوبی "خطر" اصلی را [برای تداوم استیلای سرمایه] فهمیده‌اند اما چون به لحاظ تاریخی حتی از ضدانقلاب خمینیستی نیز عقب‌ترند "کودتا" علیه کمیته‌ها را خیلی زود آغاز کرده‌اند. آنقدر زود که حتی به جرات می‌توان گفت کودتای آنها نه فقط علیه کمیته‌ها بلکه روشن و صریح علیه خود قیام است.»

و اینک اکنون.

از چند هفته پیش که نشانه‌های بن‌بست‌های تاکتیکی و استراتژیک در مقابل قیام ژینا رخ نمود، هم‌زمان با جشن و سرور زود هنگام رسانه‌ها و افراد وابسته به جمهوری اسلامی و به‌طور خاص وابسته به سپاه پاسداران، بخشی از اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی هم سراسیمه به دنبال به جیب زدن سرمایه‌های جنبش روانه شد. ما عمدتاً از واژه‌های بازاری برای توصیف این تحرکات اپوزیسیون راست استفاده می‌کنیم چون منطق حاکم بر این تحرکات همان منطق بازار بوده است: بالا کشیدن حاصل زحمات انبوهی از مردم و واریز آن به حساب‌های امن خودی در ممالک غربی.

اولین تحرکات از این دست اعلام همبستگی «جمعی از جوانان محلات تهران» با تشکل «همبستگی برای آزادی ایران (جبهه‌ی ۷ آبان)» بود. سعید بشیرتاش و شرکا که از ابتدا به خوبی می‌دانستند «جمعی از جوانان محلات تهران» چیزی غیر از یک اکانت توئیتری نیست که به لطف خبرنگاران من‌وتو و ایران‌اینترنشنال عنوان سازماندهنده‌ی بسیاری از تجمعات اعتراضی در تهران را جعل کرده است، آسیمه‌سر کارت پایانی خودشان را بازی کردند و با اعلام پیوستن جوانان [اینترنتی] محلات تهران به جبهه‌ی ۷ آبان حساب ذخیره‌ی خودشان را از «سازماندهندگان بسیاری از تجمع‌های اعتراضی در تهران» انباشتند. در ۱۰ دی‌ماه توئیتهای هم‌زمان تبریک سال نوی میلادی زده شد که به «ائتلاف» معروف گشت و تا چندی فالو و آنفالو و لایک و دیس‌لایک موتلفین تبدیل به بحث اصلی «مبارزان توئیتری» شد. هرچه از تنش خیابان کاسته شد تحرکات اینترنتی اپوزیسیون راست افزایش یافت تا مرحله‌ی آخر کودتا علیه قیام فرا برسد: کمپین «من وکالت می‌دهم» با دو ادعای کمابیش در تداوم هم: برگزیدن نماینده‌ای از سوی «مردم ایران» برای مذاکره با دولت‌های جهان و نیز برگزیدن وکیلی برای هدایت و راهبری گذار از جمهوری اسلامی.

در همان فلاخن نوشته بودیم که «کودتا در درون قیام عمل نمی‌کند» و چنین هم بود. در اوج قیام ژینا، در روزهایی که خیابان هر لحظه در تصرف مردم خشمگین و انقلابی بود، در روزهایی که هر دقیقه نبردی تن به

تن میان مردم قیام و نیروهای سرکوب جریان داشت نه خبری از «جبهه» بود، نه «ائتلاف» و نه «وکالت». البته یک تلاش ناموفق کردند که زیر انبوه اخبار ناپدید شد. در ۵ مهر ۱۴۰۱ جمع بیست و دونفره‌ای برای «هماهنگی ملی» تشکیل شد که محور آن مطابق معمول این ایام شخص رضا پهلوی بود.<sup>۱</sup> در این جمع از تورج اتابکی و مسعود نقره‌کار حضور داشتند تا ابراهیم حامدی و مرتضی برجسته، از نازنین بنیادی و محسن سازگارا تا شاهین نجفی و حسن شریعتمداری. مطابق معمول چندین رپرتاژآگهی برای این جمع در ایران‌اینترنشنال و کیهان لندن و دیگر رسانه‌های جریان سلطه پخش شد اما از آنجا که «کودتا در درون قیام عمل نمی‌کند» طالع جمع بیست و دو نفره‌ای که از اروپا و آمریکا اعلام کرده بودند: «روزها دست از کار می‌کشیم و شب‌ها در کوچه، خیابان، بر فراز بام‌ها، سواره یا پیاده فریاد اعتراض سر می‌دهیم» همان یک روز بود و به سرعت مانند برف در مقابل آفتاب مبارزات انقلابی آب شد و ناپدید گشت. البته در تمام آن رسانه‌های مزدورپرور حتی یک خبرنگار کنجکاو هم پیدا نمی‌شد که برود از یکی از آن بیست و دو نفر بپرسد چه شد پس «هماهنگی ملی» تا؟ «هماهنگی ملی» البته اولین «ابتکار» از این دست نبود. بعد از دی‌ماه ۹۶، یعنی دقیقاً از زمانی که عمر هر شکلی از اصلاح‌طلبی برای همیشه پایان یافت، اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی، عمدتاً با محوریت یا سیانت رضا پهلوی و اطرافیانش چندین «ابتکار» گوناگون به کار بسته‌اند که تقریباً همگی از یک الگوی ثابت پیروی کرده‌اند: اعلام ابتکار، پوشش رسانه‌ای در تمام رسانه‌های جریان اصلی خارج از کشور، صدور چندین بیانیه‌ی حمایتی از ابتکار با امضاهای اغلب تکراری و تمام تا ابتکار بعدی. آخرین نمونه‌ی پیش از قیام ژینای این‌دست ابتکارات، پیام رضا پهلوی خطاب به «مردم ایران» در ۱۳ خرداد ۱۴۰۱ بود که در آن از تشکیل قریب‌الوقوع «ساز و کار هماهنگ‌کننده‌ی اعتراضات و فراخوان‌ها» خبر داد. البته روشن بود که خبری از این «ساز و کار» نخواهد شد و در همان زمان هم تأکید کرده بودیم: «این [پیام] نه چنان‌که پهلوی و هوادارانش مدعی‌اند، در جهت تقویت و گسترش اعتراضات بلکه در جهت رقابت درون‌اپوزیسیونی برای سوار شدن بر موج این اعتراضات داده شد. موقعیت پسینی این "پیام" نسبت به اعتراضات چنددهفته‌ی اخیر نشان می‌دهد برخلاف تصور موهومی که عامدانه به آن دامن زده می‌شود، رضا پهلوی و مشاوران نزدیکش به خوبی از این آگاهی دارند که نقش آنها نه نقش رهبری و هدایت‌کننده و سازمان‌دهنده‌ی مبارزات، بلکه نقش مصادره‌کننده‌ی آن است.»<sup>۲</sup>

سرنوشت «ابتکار» من وکالت می‌دهم هم چیزی غیر از سرنوشت ابتکارهای قبلی نخواهد بود. با همان خصلت‌ها و الگوهای پیشین و آزموده‌شده، با همان هیاهو و جنجال، و به همان پوچی و بی‌حاصلی. آنها ابتدا منتظر ماندند

۱- بیانیه را در [اینجا](#) ببینید.

۲- فلاخن شماره‌ی ۳۱۲ «[رضا پهلوی چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟](#)».

تا خیابان به اندازه‌ی کافی خلوت شود و سپس دست به کار شدند. در حالی که همه حواسشان پرتِ توئیت‌های هم‌زمان مدعیان رهبری جنبش بود، ابتدا در ۲۶ دی گفت‌وگویی اختصاصی با رضا پهلوی در «من‌وتو» ترتیب دادند، که دست بر قضا درست با سالگرد روزی هم‌زمان بود که محمدرضا پهلوی در برابر سیل خروشان انقلاب ۵۷ برای همیشه از ایران گریخت، بعد خیلی هماهنگ‌نشده و اتفاقی سعید حافظی و احسان کرمی کمپین «من وکالت می‌دهم» را آغاز کردند و از آن‌پس تقریباً تمامی رسانه‌های خارج از کشور تبدیل به ستادهای تبلیغاتی رضا پهلوی شدند. آنها البته هم‌زمان تلاش کردند نشنیده شدن هیچ صدایی در خیابان‌های قیام به نفع و در حمایت از رضا پهلوی را به طرق دیگری جبران کنند. ادعای گزاف رییس اتاق خبر من‌وتو که در گفت‌وگو با پهلوی گفت: «میلیون‌ها ایرانی به شما اعتماد دارن، اسم شما رو در خیابون‌ها فریاد می‌زنن»<sup>۳</sup> تنها یک نمونه از دوپینگ رسانه‌ای برای بزرگ‌نمایی رضا پهلوی است.

«هسته‌ی مبارزاتی فدایی خلق مسعود دانیالی» در متنی با عنوان «در ایزه چه می‌گذرد؟ تاملی درباره‌ی شعارهای سلطنت‌طلبانه» به بخش دیگری از این کرد و کارها و هماهنگی آنها با نیروهای امنیتی اشاره و اسنادی را در این مورد منتشر کرده است. در این گزارش ضمن توضیح آغاز یاریگیری غیررسمی برای پیش‌برد موج‌سواری ناسیونالیستی و باستان‌گرایانه‌ی محمود احمدی‌نژاد و نزدیکانش در دوران دولت او از سوی افرادی که «همگی دارای پست و سمت‌های دولتی و نظامی (سپاه) بودند» و شرح تکوین توامان حکومتی-اپوزیسیونی این گرایش در ایزه، به درگیری‌های داخلی هدایت‌کننده‌گان این جریان در ایزه و انتساب رقبا به سپاه پاسداران اشاره کرده و از بیانیه‌ی «شورای هماهنگی ایل بختیاری» می‌نویسد که پیش از برگزاری چهلم حامد سلحشور<sup>۴</sup> «نسبت به سواستفاده‌ی رژیم و برنامه‌ریزی برای سر دادن شعارهای سلطنت‌طلبانه» هشدار داده بود. این گزارش تاکید می‌کند: «یکی [...] از اهداف شعارهای علنی به نفع سلطنت‌طلبان این است که دیگر نیروهای سیاسی وارد میدان شوند و خود را علنی کنند که در شهری مثل ایزه مشخص است که چه سرنوشتی در انتظار آنان است.»<sup>۵</sup>

هم‌چنین در حالی که پلاکاردی در دست یک نفر در تظاهرات روز جمعه ۳۰ دی در زاهدان که بر آن نوشته شده بود: «برای گذار از ج.ا به شاهزاده رضا پهلوی وکالت می‌دهیم» و با اسم «بلوچستان ایران» امضا کرده بود، از سوی رسانه‌های جریان اصلی، در قامت بلندگوهای تبلیغاتی رضا پهلوی به شکل گسترده پوشش داده

۳- دقیقه‌ی ۵۲:۹ [گفت‌وگوی من‌وتو](#) با رضا پهلوی.

۴- حامد سلحشور جوانی از نزدیکان «چریک‌های ایزه» بوده و در برخی ترندهای آنها به عنوان راننده حضور داشته است. این جوان را نیروهای امنیتی در جریان قیام ربودند و زیر شکنجه شهید شد. برای شرح مفصل‌تری در این مورد فلاخن شماره‌ی ۲۲۵ با عنوان «[نعره‌ی بره‌های عاشق ایزه](#)» را بخوانید.

۵- «[در ایزه چه می‌گذرد؟ تاملی درباره‌ی شعارهای سلطنت‌طلبانه](#)». کانال تلگرام متن انقلاب.

شد تا هواداران فر پادشاهی خیالشان از بابت این‌که بلوچستان نیز در ید اختیار رضا پهلوی است راحت شود، ادعای تمامی رسانه‌های بلوچ که گفته بودند فرد حامل پلاکارد به عنوان نفوذی سپاه توسط مردم بلوچ بازداشت شده است، مطلقن با سکوت خبری مواجه شد.<sup>۶</sup> از این حواشی اما بگذریم و موقتن بپذیریم که بدون هیچ دست دخالتگر، تقویت‌کننده و هدایت‌کننده‌ای به راستی در ایذه یک جمع و در زاهدان یک نفر هوادار رضا پهلوی هستند، موضوع اصلی این نیست.

### شازده سوپرمن و مقدوراتش

نوشتیم دو مدعای مختلف مرحله‌ی آخر کودتای رضا پهلوی و حامیانش علیه قیام، یعنی کمپین «من وکالت می‌دهم»؛ برگزیدن نماینده‌ای از سوی «مردم ایران» برای مذاکره با دولت‌های جهان و نیز برگزیدن وکیلی برای هدایت و راهبری گذار از جمهوری اسلامی است، دو ادعایی که کمابیش به هم ربط و در یک جهت قرار دارند. می‌گویند: «برای مذاکره با دولت‌های جهان نیاز به نماینده داریم و به همین دلیل به رضا پهلوی وکالت می‌دهیم.» این به هیچ‌وجه صدای مردمی نیست که تا همین چند هفته پیش رفته بودند تا طومار جمهوری اسلامی را در هم بیچند. آن مردمی که در خیابان بودند آنقدر به نیرو و توان خودشان باور داشتند که آمده بودند کوه را جابه‌جا کنند. رضا پهلوی حتمن در میان همان مردم هم هوادارانی داشته و دارد اما حتا هواداران رضا پهلوی هم در روزهای قیام منتظر نبودند کسی از خارج از کشور و در مذاکره با دولت‌های جهان آنها را نجات دهد. چشم امید دوختن به مذاکره با دولت‌های جهان و پشتیبانی آنان اما تلاش برای بازگرداندن همان «رونند عادی» است. برای تبدیل مردم قیام به آن دسته از مردمی که زمانی چشم‌انتظار اقدامات دونالد ترامپ بودند تا آنها را نجات دهد و حالا انتظار دارند دولت‌های جهان با نماینده و وکیل آنها مذاکره کنند و آنها را نجات دهند چرا که یا همین امروز از قدرت خودشان ناامید شده‌اند و یا باید ناامید شوند. چنان‌که پیش‌تر گفته بودیم «تبدیل مردمی معترض به مردمی ملت‌مس».

گذشته از همه‌ی اینها اما باید دید حد نهایی انتظاری که از این «مذاکرات» می‌رود چیست و چرا رضا پهلوی و حامیان او به صراحت در این زمینه حرف نمی‌زنند. معنای عملی، مادی و عینی پشتیبانی «دولت‌های جهان» که بناست در مذاکره با «وکیل» مجاب شوند از مردم ایران حمایت کنند چیست؟ تخصیص بودجه‌های بیشتر برای تقویت و تکثیر رسانه‌ها و نهادها و بنیادها در خارج از کشور؟ تشدید تحریم‌ها علیه ایران؟ اخراج سفرای جمهوری اسلامی؟ وارد کردن سپاه پاسداران در لیست سازمان‌های تروریستی؟ بسیار خب! فرض بگیریم که تمامی

۶- از جمله نگاه کنید به گزارش «کمپین فعالین بلوچ» در [اینجا](#)، «رصد بلوچستان» در [اینجا](#) و رسانک‌نیوز در [اینجا](#).

این اقدامات شدنی و قابل انجام است و دولت‌های جهان تنها معطل تعیین «وکیل» مانده‌اند تا در این باره اقدام کنند. آنچه که هم‌چنان نامعلوم و مبهم باقی می‌ماند این است که کدام‌یک از این اقدامات نه تنها در جهت تقویت «انقلاب»، بلکه پیش‌برنده‌ی پروژه‌ی «براندازی» است؟<sup>۷</sup> در این هیاهوی بسیار برای هیچ حامیان پهلوی باید مشخص کنند، به غیر از مورد اول که «سود خالص» آن برای حامیان پهلوی و دیگر جریان‌های «برانداز» مشخص است، بقیه‌ی موارد چه کمکی حتا به خود پروژه‌ی براندازی می‌کند.

در مورد تشدید تحریم‌ها از تمامی جوانب ستمکارانه، ضدانسانی و امپریالیستی آن برای چند دقیقه صرف‌نظر می‌کنیم تا بر این نکته تاکید کنیم که تمامی حامیان راست و «چپ‌[م]ا»<sup>۸</sup>ی تحریم‌ها و تشدید تحریم‌ها نمی‌توانند حتا یک نمونه مثال بزنند که نشان دهد در جایی از جهان تحریم‌ها در سرنگونی یک حکومت موثر بوده باشد. یگانه ادعای مناقشه‌آمیز در این زمینه سقوط رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی است که تنها توشه‌ی سوخت‌بار ایدئولوژیک حامیان تحریم برای اثبات این است که در جایی از جهان و تاریخ، تحریم‌ها واقعاً توانسته حکومتی جبار و ستمگر را سرنگون کند. ما سال‌ها پیش در متنی با عنوان «پوست سیاه، صورتک‌های سیاه»<sup>۹</sup> به‌طور مفصل این ادعا را بررسی کرده‌ایم و با استناد به شواهد و قرائن واضح و مبرهن نشان داده‌ایم که سرنگونی مسالمت‌آمیز رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی کمترین ربطی به تحریم‌های بین‌المللی نداشته، بلکه در متن یک شرایط تاریخی مشخص و در امتداد سلسله‌ای از دگرگونی‌ها در بلوک‌بندی‌های قدرت‌های جهانی، که از آفریقا تا آسیا و آمریکای لاتین جریان داشته، اتفاق افتاده است. علاوه بر این در همان متن بر وجه دیگری از نتایج مادی و عینی تحریم‌ها در آفریقای جنوبی دست گذاشته‌ایم که عبارت است از تضعیف نیروهای مردمی و خلع سلاح آنها در مقابل تهاجم ستمکارانه‌ی سرمایه‌داری در آفریقای جنوبی بعد از سقوط رژیم آپارتاید. تحریم‌های بین‌المللی از جانب دولت‌ها علیه رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی نه تنها حتا در کوتاه‌مدت موجب سرنگونی حکومت نشده بلکه در بلندمدت تأثیرات مخرب و ماندگاری بر روند مبارزات اجتماعی در آفریقای جنوبی بر جای گذاشته است.

در آن متن نوشته بودیم: «در واقع رژیم آفریقای جنوبی یکی از آخرین حکومت‌هایی است که به شکلی «مسالمت‌آمیز» و «بدون خشونت» سرنگون شد. صراحت کلام «فردریک ویلم دکلرک»، آخرین رئیس‌جمهور رژیم آپارتاید [...] در این زمینه تکان‌دهنده است. او در ۲ فوریه‌ی ۱۹۹۰ به روشنی می‌گوید: به خاطر عقب‌نشینی کمونیسم در کشورهای «خط برخورد و مواجهه» با عزم راسخ نسبت به حذف آپارتاید اقدام خواهد کرد. موضوعی که دکلرک از آن صحبت می‌کند یک روند تاریخی است که از سال ۱۹۸۵، یعنی ۹ سال پیش از سقوط رژیم آپارتاید

۷- در مورد تفاوت‌های مفهومی «انقلاب» و «براندازی» به فلاخن شماره‌ی ۲۱۹، «در دوراهی انقلاب و براندازی» مراجعه کنید.

۸- این متن را می‌توانید در [فلاخن شماره‌ی ۱۲۳](#) بخوانید.



آغاز شده بود.» و بعد فهرستی از این سلسله‌دگرگونی‌ها را با ذکر تاریخ ارائه کرده‌ایم. از روی کار آمدن میخائیل گوریچف در اتحاد جماهیر شوروی و آغاز «اصلاحات» منجر به فروپاشی آغاز کرده‌ایم و نشان داده‌ایم که در این حد فاصل حکومت‌های تمامی کشورهای اروپای شرقی به صورت «مسالمت‌آمیز» سرنگون شدند،<sup>۹</sup> دیکتاتورهای اغلب نظامی مورد حمایت آمریکا و بلوک غرب در آرژانتین، اروگوئه، فیلیپین، شیلی، برزیل، پاراگوئه و السالوادور به شکل «مسالمت‌آمیز» برکنار شدند. این دوران هم‌چنین شاهد یک روند تنش‌زدایی جهانی مدیریت شده است؛ شامل خروج ارتش شوروی از افغانستان، خروج ارتش ویتنام از کامبوج، صلح میان حکومت مغرب و جبهه‌ی آزادی‌بخش پولیساریو، «آشتی ملی» بین ترک‌ها و یونانی‌های قبرس با مشارکت یونان و ترکیه، امضای قرارداد عدم تخاصم بین کره‌ی شمالی و کره‌ی جنوبی، خروج ارتش هند از سریلانکا، آغاز مذاکرات صلح بین اتیوپی و اریتره، برقراری روابط دیپلماتیک قطع‌شده بین آرژانتین و بریتانیا، اتحاد یمن جنوبی و یمن شمالی، آغاز روند مذاکرات میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در ایرلند، انعقاد قرارداد صلح میان سازمان آزادی‌بخش فلسطین و اسرائیل. چنان‌که پیداست وقتی در یک زمینه‌ی تاریخی سقوط رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی را بررسی کنیم خواهیم فهمید که سقوط «مسالمت‌آمیز» این حکومت فاشیستی هیچ ربطی به تحریم‌های بین‌المللی نداشته است.

در مورد اخراج سفرای جمهوری اسلامی از کشورهای جهان متاسفانه باید این سوال بدهی را، که به طرز شگفت‌انگیزی پرسیده نمی‌شود، پیش کشید که اخراج سفرای جمهوری اسلامی، یا هر کشور دیگری، چگونه می‌تواند به سرنگونی که هیچ، حتا به عقب‌نشینی آن حکومت منجر شود؟ میزان خزعبلاتی که روزانه در ده‌ها رسانه‌ی جریان اصلی خارج از کشور تولید می‌شود چنان اموری را به تلقی مسلط تبدیل کرده که به راستی مایه‌ی حیرت است. جمهوری اسلامی تقریباً از ابتدای تاسیس در ایالات متحده‌ی آمریکا سفیر نداشته است. در نمونه‌ی اعلاتری، که بسیار باب میل جریان برانداز است، از سال ۱۳۹۱ (یعنی از ۱۰ سال پیش) جمهوری اسلامی نه تنها در کانادا سفیر ندارد بلکه سفارتخانه هم ندارد؛ این قطع روابط با انواع اقدامات تنبیهی-تجزیری دیگر از سوی کانادا و متقابلن جمهوری اسلامی هم توامان بوده است. با این وجود لابی جمهوری اسلامی در آمریکا و کانادا، قدرتمندترین لابی‌های وابسته به حکومت ایران در سرتاسر جهان غرب محسوب می‌شوند. تعداد نیروهای وابسته و حامی جمهوری اسلامی در هر دو کشور از تمامی کشورهای غربی بیشتر است. سال‌هاست مهم‌ترین نهاد ایرانیان مهاجر ساکن کانادا یعنی «کنگره‌ی ایرانیان کانادا»، توسط نیروهای وابسته یا حامی جمهوری اسلامی اداره می‌شود و حتا در جریان آخرین انتخابات هیات‌مدیره‌ی این کنگره در آذر ۱۳۹۹، فهرست ائتلاف وسیعی

---

۹- به استثنای رومانی چون «کار به دخالت ارتش کشید که در ۲۲ دسامبر ۱۹۸۹، حکومت را سرنگون و نیکلای چائوشسکو، رئیس‌جمهور مخلوع را تیرباران کرد».

از تمامی جریان‌های برانداز، (از راست تا «چپ»، از سلطنت‌طلب تا جمهوری‌خواه، با حضور نمایندگان از مردم تحت ستم بهایی و جامعه‌ی کوییر) در مقابل فهرست نیروهای وابسته و حامی جمهوری اسلامی به سختی شکست خورد. حامیان مشتاق اخراج سفرای جمهوری اسلامی از کشورهای جهان خوب است بتوانند اثرات واقعی تعطیلی سفارتخانه‌ی جمهوری اسلامی در کانادا را در تضعیف، سرنگونی یا حتا کنترل نفوذ جمهوری اسلامی در خود کانادا نشان دهند.

قرار گرفتن سپاه پاسداران در فهرست سازمان‌های تروریستی نیز پدیده‌ی جدیدی نیست و پیش از این آزموده شده است. قاسم سلیمانی، فرماندهی نیروی قدس سپاه پاسداران در شرایطی به دستور دولت آمریکا در عراق به قتل رسید که سپاه پاسداران در فهرست سازمان‌های تروریستی دولت ترامپ قرار گرفته و بنابراین قتل سلیمانی بخشی از مقابله‌ی دولت آمریکا با «تروریسم» محسوب می‌شد. این حد نهایت نتیجه‌ای است که ممکن است از قرار گرفتن سپاه پاسداران در فهرست سازمان‌های تروریستی حاصل شود، حد نهایت هم از این جهت که بلندمرتبه‌ترین فرماندهی سپاه در منطقه کشته شد و هم در دورانی این اتفاق افتاد که سلیمانی عملن بعد از علی خامنه‌ای قدرتمندترین چهره‌ی حاکمیت جمهوری اسلامی بود و از بالای سر دولت حسن روحانی و تحت نظر خامنه‌ای روابط خارجی را تنظیم می‌کرد. کشته شدن سلیمانی بدون شک موجب تغییراتی در توازن قوای قدرت‌های امپریالیستی در منطقه و قدرت‌های منطقه‌ای در خاورمیانه شده است اما تمام این تغییرات به هیچ‌وجه حتا به معنای کاسته شدن از نفوذ منطقه‌ای و بین‌المللی جمهوری اسلامی، به هر میزانی که نفوذ داشته، نبوده و طبعن منجر به سرنگونی حکومت نیز نشده است. نیروهای وابسته به جمهوری اسلامی در لبنان، عراق، سوریه، یمن و دیگر کشورهای منطقه و هم‌چنین در بسیاری از کشورهای جهان حضور دارند، جمهوری اسلامی توانست جریان پیروز در انتخابات مجلس عراق را در پاییز ۱۴۰۰ عملن از قدرت برکنار کند و پیوندهای این نهاد به تبعیت از کل حاکمیت با بلوک امپریالیستی روسیه و چین عمیق‌تر و جدی‌تر شده است، به حدی که در عمل جمهوری اسلامی به شکل نیابتی در جنگ اوکراین نیز شرکت دارد. قرار گرفتن سپاه پاسداران در فهرست سازمان‌های تروریستی اتحادیه‌ی اروپا نیز تغییری در این وضعیت نخواهد داد.

بنابراین چنان‌که روشن است مجموعه‌ی وعده‌های «عملی» هواداران مذاکره با غرب به وکالت رضا پهلوی حاصلی برای جنبش انقلابی مردم ایران، تضعیف حکومت جمهوری اسلامی و سرنگونی آن نخواهد داشت بلکه تنها و تنها مسیر را برای قدرت‌گیری پساانقلابی جریانی مهیا خواهد کرد که می‌خواهد از فراز سر انقلاب و به پشتوانه‌ی «دولت‌های جهان» قدرت را به دست بگیرد و سیاست‌های ستمگرانه‌ی طبقاتی را با کسب مشروعیت از «جهان آزاد» اعمال کند. رضا پهلوی و هواداران او دارند خودشان را برای سرکوب ناگزیری آماده می‌کنند که در صورت

کسب قدرت سیاسی در فردای جمهوری اسلامی باید به آن دست بزنند و می‌خواهند از امروز متحدین جهانی خودشان را برای این کار پیدا کنند (در این مورد بیشتر توضیح خواهیم داد). غیر از این تنها امکان «عملی» ای که ممکن است با مداخله‌ی دولت‌های جهان منجر به سرنگونی جمهوری اسلامی شود، مداخله‌ی نظامی دولت‌های غربی و اشغال ایران است. بسیاری از حامیان رضا پهلوی، از جمله در فرسگرد و حزب ایران نوین، موسساتی چون توانا و رسانه‌های جریان اصلی نه تنها مشکلی با اصل «مداخله‌ی نظامی» ندارند بلکه در موارد گوناگون، از جمله اشغال افغانستان، عراق و لیبی مدافع مداخله‌ی نظامی بوده‌اند و در جریان درگیری‌های سوریه نیز مصرن از کشورهای غربی خواستار مداخله‌ی نظامی بودند. بنابراین خانه‌ی آخر تمام این تحریم‌ها و اخراج‌ها و قطع روابط و فهرست‌ها به روشنی امید به مداخله‌ی نظامی آمریکا، ناتو و نظایر آن است اما هیچ‌کس حرفی از این «خانه‌ی آخر» نمی‌زند. نتایج این اشغال در مقابل چشمان ما در افغانستان، عراق و لیبی آشکار است، در افغانستان که طالبان دوباره به قدرت بازگشته، در عراقی که به حیاط خلوت جریان‌های جنایتکار وابسته به ایران و عربستان سعودی تبدیل شده و در بازارهای برده‌فروشان لیبی که رسانه‌های جریان اصلی چشم روی آن بسته‌اند.

می‌گویند: «برای دوران گذار از جمهوری اسلامی به رضا پهلوی وکالت می‌دهیم.» «گذار» البته در این جمله معنای روشنی ندارد و بنابراین در فضای عمومی دست‌کم به دو معنای به هم مرتبط از آن استفاده می‌شود: «گذار» به معنای عبور از جمهوری اسلامی، یعنی رضا پهلوی «رهبری» جنبش را برای سرنگونی جمهوری اسلامی بر عهده بگیرد و آن را هدایت کند و «گذار» به معنای مدیریت دوران بعد از سقوط جمهوری اسلامی تا زمانی که با برگزاری یک «فراندوم» نوع نظام جدید مشخص شود.

در متن «در دوراهی انقلاب و براندازی» نوشته بودیم: «همان جریانات سیاسی، همان دشمن طبقاتی، همان بلندگوها و بنگاه‌های ایدئولوژیک و رسانه‌ای که در تمام این سال‌ها لحظه‌ای از تقبیح و جرم‌انگاری از واژه‌ی [انقلاب] غافل نبوده‌اند، حالا با تحلیل و فهمی درست از تغییر وضعیت و گرایش آشکار توده‌ها به انقلاب، رفته رفته تاکتیک پیشین خود را اصلاح می‌کنند و در ستایش از «انقلاب مردم ایران» سخن می‌گویند. [...] [اما] آن‌گاه که ضدانقلاب (در رنگ‌ها و مدل‌های مختلف آن) در رثای انقلاب مردم زبان به سخن می‌گشاید، بی‌تردید پروژه‌ی مفهوم‌زدایی از «انقلاب» را کلید زده است. این پروژه قرار است از طریق مترادف‌سازی تدریجی «انقلاب» با «براندازی»، یعنی با تهی کردن انقلاب از هرآنچه به واقع انقلابی است تحقق یابد. این «انقلابی» که ضدانقلاب مروج آن است توده‌ها را در جایگاه پیاده‌نظامی می‌خواهد که با قدرت اجتماعی خود مسیر جابجایی قدرت از باندهای نظام فعلی به باندهای نظام فرضی آینده را هموار کنند، و پس از این جابجایی به خانه‌های خود بازگردند و همان نظم اجتماعی مبتنی بر نابرابری و استثمار را این‌بار با چهره‌های دولتی جدید تحمل کنند.»

بنابراین تغییر کلمه‌ی «انقلاب» به «گذار» در جریان کمپین وکالت رضا پهلوی و هوادارانش تنها یک تغییر کلمه‌ی معصوم نیست، ضدانقلاب که به صورت تاکتیکی در برابر موج مبارزات انقلابی عقب نشسته بود و بنا به مصلحت از «انقلاب» سخن می‌گفت، در اولین فرصت، به محض احساس این که خیابان خالی شده است نیروی خودش را علیه «انقلاب» بسیج کرده است. درست به این دلیل که ضدانقلاب به خوبی می‌داند نه تنها معنای «انقلاب» با «براندازی» یا «گذار» تفاوت دارد بلکه هم‌چنین به خوبی می‌داند مبارزه‌ی انقلابی منطق خودش را دارد و سوژه‌های خودش را می‌سازد که حتی اگر در حوزه‌ی نظر و علایق و نوستالژی به رضا پهلوی و خاندان جلیل سلطنت علاقه داشته باشد، در نهایت در عرصه‌ی عمل اجتماعی چنان عمل می‌کند که پهلوی و حلقه‌ی مشاوران و یاران او می‌خواهند.

منطق انقلاب، هر انقلابی، این است که کسانی امکان مداخله در سرنوشت خودشان را پیدا می‌کنند که پیش از این کسی آنها را برای مداخله در سیاست صالح نمی‌دانست. آنها تا پیش از انقلاب «توده» هستند. انبوه انسان‌های درهمی که تنها برای راهپیمایی‌های حکومتی، شرکت در انتخابات، استقبال از یک مقام حکومتی، امضای وکالت و نظایر آن فراخوانده می‌شوند تا «در صحنه» باشند. روند رهایی‌بخش انقلاب از آنجایی ناشی می‌شود که انسان‌ها طی آن می‌توانند بیاموزند تصمیم بگیرند و تصمیم خودشان را اعمال کنند. این آن قدرت رهایی‌بخشی است که از پایین شکل و اداره‌ی امور را به دست می‌گیرد. بنابراین نه تنها چنین روندی با «گذار» در تضاد قرار می‌گیرد بلکه «مدیریت دوران گذار» نیز اسم مستعار خلع ید از مردم انقلابی است. یعنی آنهایی که انقلاب کرده‌اند به خانه برگردند تا مدیران دوران گذار مسائل را حل و فصل کنند. جمهوری اسلامی هم پیش از استقرار کامل تلاش کرد همین کار را انجام دهد. فراموش نکنیم که جمهوری اسلامی در سال اول بعد از انقلاب ۵۷ پنج انتخابات کاملن یا نسبتن آزاد برگزار کرد. (رفراندوم تعیین نظام در فروردین ۵۸، انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی در مرداد ۵۸، رفراندوم قانون اساسی در آذر ۵۸، انتخابات ریاست جمهوری در بهمن ۵۸ و انتخابات مجلس شورای ملی در اسفند ۵۸) اما هم‌زمان با برگزاری این سلسله «انتخابات آزاد» تهاجم به دانشگاه‌ها و کارخانه‌هایی را آغاز کرد که بسیاری از آنها توسط «شوراهای» برآمده از انقلاب اداره می‌شدند، به کردستان و ترکمن صحرا نیروی نظامی سرکوبگر گسیل کرد، برای فائق آمدن بر شوراهای سربازان و درجه‌داران در ارتش بخش بزرگی از مشمولین را معاف و پادگان‌ها را عملن تخلیه کرد، کمیته‌های محلات را خلع سلاح و بخش ادغام‌پذیر آنها را در کمیته‌های انقلاب اسلامی ادغام کرد، هم‌زمان انواع بازوهای سرکوب نظامی و غیرنظامی خودش را سازمان داد تا به وقت مقتضی وارد عمل شوند و علیه مخالفان دسته‌های چماقداری را شکل داد که به تجمعات و تظاهرات و بساط سازمان‌های مخالف به طور دائم حمله کنند.<sup>۱۰</sup> برخلاف تصور شیفتگان

۱۰- برای مطلع شدن از بخشی از سیمای این کشمکش می‌توانید به کتاب «[تاریخ مفقود شوراهای ۵۷](#)» و ویدئوی «[افسانه و افسون انتخابات آزاد](#)» مراجعه کنید.

«انتخابات آزاد» این دو روند نه در تضاد با همدیگر بلکه کاملن مکمل هم بوده‌اند و در آینده نیز خواهند بود. اما همان‌طور که پیش‌تر نیز گفته بودیم ضدانقلاب راست مخالف جمهوری اسلامی به لحاظ تاریخی حتا از خود جمهوری اسلامی هم عقب‌تر است. اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی هرچند طی قیام ژینا به اجبار از واژه‌ی «انقلاب» در ادبیات خودش استفاده کرد اما آنها سال‌هاست که مردم را از «انقلاب» ترسانده‌اند و این را نزد بخشی از مردم جا انداخته‌اند که معنای انقلاب هرج‌ومرج است و بنابراین برای جلوگیری از هرج‌ومرج، دوران «گذار» باید توسط نخبه‌گان مدیریت شود. رضا پهلوی و هوادارانش در واقع میوه‌ی هنوزنارس این تبلیغات چنددهه‌ای را زود چیده‌اند و مدیریت گذار توسط جمع محدود مد نظر اپوزیسیون راست را با مدیریت گذار توسط «وکیل-شازده» عوض کرده‌اند. به همین دلیل است که نمای این تضاد بین ضدانقلاب و سوژه‌ی انقلابی، فارغ از نظر و تمایلات سوژه، حتا همین حالا هم آشکار است. رضا پهلوی در دقیقه‌ی ۲۰:۱۵ گفت‌وگو با تلویزیون «من‌وتو» در مقابل پرسش جهت‌دار مصاحبه‌کننده که می‌پرسد: «شاهزاده! توی صحبت‌هاتون چند بار اشاره کردین به مدنی بودن اعتراضات و این جنبش ملی. دقیقن می‌خوام به همین برسم که با وجود کشتار بی‌رحمانه، اعدام، نقص عضو، تجاوز، رفتار غیرانسانی‌ای که حکومت داره، اعتراضات مردمی به‌طرز بی‌سابقه‌ای خوددار و خشونت‌پرهیز بوده. خود شما از کسانی بودین که در تمام این سال‌ها به اهمیت مبارزه‌ی مدنی اشاره کردین [...] اما خب ما به هر حال حکومت رو می‌بینیم که از یک طرف به صورت تعمدی خشونت رو انجام می‌ده، یک عده‌ای هم هستن که می‌خوان این جنبش رو به سمت رادیکال شدن پیش برن. من می‌خوام ببینم که برای این‌که از انحراف مسالمت‌آمیز بودن جنبش ملی مردم ایران جلوگیری بشه چی کار باید کرد؟» پاسخ می‌دهد: «فلسفه‌ی خشونت‌پرهیزی در یک حرکت مقاومت مدنی یک امر کلیدی است به دو علت. یک این‌که به محض این‌که شما به شکل تهاجمی و خشونت‌آمیز با یک حکومتی برخورد بکنی، بهانه رو به نفع گفتمان اون نوع نظام در بحث امنیتی و حفظ ثبات رو پررنگ‌تر می‌کنه [کذا فی‌الاصول] و آتو رو از دست مخالفینش می‌گیره و برای دنیا هم مشکل‌تر می‌کنه دفاع از سناریوهای حرکت‌های چریکی یا انقلابی‌ای که ممکنه پیش بیاد. در صورتی که درست برعکس امروز اگر جهان داره تصمیمات دیگری می‌گیره در جهت پشتیبانی از مردم ایران [...] (ظاهرنا بنا بوده شاهزاده نتیجه بگیرد که این "پشتیبانی‌ها" به دلیل آن "خشونت‌پرهیزی‌ها" بوده است اما فراموش می‌کند جمله‌اش را به آخر برساند) مسئله‌ی دفاع از خود بحث دیگری است. شما برای حفظ جان خودتون اگه بهتون تعرض بشه خب اگه اسلحه داشته باشی از جون خودت دفاع می‌کنی. ولی این پروانه به هیچ فردی نایست بده که من برم مرتکب قتل بشم و کشتار بشم و این در بحث آشتی ملی و عفو عمومی کار رو مشکل‌تر می‌کنه. چون ما به روزی می‌خوایم بگیریم که نیروهای اگه به روزی هم جزو سرکوب بودن ولی دیگه نمی‌خوان با رژیم

باشن و می‌خوان مطمئن بشن که در فردای ایران جایی برای اونها نیز خواهد بود، نبایست فکر کنن که این ملت دنبال انتقام است و سر همه‌شون بالای چوبه‌ی دار است و اصولن این نوع برخورد کمکی نمی‌کنه به آزاد شدن مملکت.» این نقل قول طولانی از آن مصاحبه‌ی کذایی لازم بود تا روشن شود نسبت رضا پهلوی و هواداران او با مجیدرضا رهنورد و سیدمحمدحسینی، دو مبارز اعدامی‌ای که در صفحه‌ی اینستاگرامشان پست‌هایی در هواداری از خاندان پهلوی منتشر کرده بودند، چیست. هرچند هر زندانی‌ای حق دارد برای دفاع از جان خودش در مقابل رژیم‌ی خونخوار چون جمهوری اسلامی به هر طریقی، از جمله انکار مطلق کاری که انجام داده، تلاش کند اما اکنون که این دو اعدام شده‌اند، تنها با مراجعه به فیلم‌های منتشرشده می‌توان ادعا کرد هر دوی آنها در انهدام نیروهای سرکوب دست داشته‌اند. جنبش انقلابی از قهر مشروع و و انقلابی آنها دفاع می‌کند اما تکلیف «مبارزه‌ی مدنی» و «جنبش خشونت‌پرهیز» و «پشیبانی جهانی» و «آشتی ملی» چه می‌شود؟ رضا پهلوی در مقام و جایگاه رهبر نمادین بخشی از ضدانقلاب از همین حالا مشغول ضدیت با «انقلاب» است، حتا اگر برخی از سوژه‌های در حال انقلابی شدن اکنون مدافعان خودش و خاندانش باشند. دلیل این «ضدیت» البته مشخص است. سوژه‌ی انقلابی تا زمانی که سوژه نیست، تا زمانی که معترض است همان کسی است که می‌تواند غرق در نوستالژی گذشته شود و چون راه نجاتی نمی‌یابد به دنبال وکیلی باشد که او را نجات دهد، سوژه‌ی انقلابی اما امکان این را دارد که در روند مبارزه‌ی انقلابی تغییر کند و توان خودش را بفهمد و باور کند.

منطق امکان تغییر سوژه‌های انقلابی‌ای که پیش از این هوادار پهلوی بوده‌اند همان منطقی است که موجب می‌شود شهرهای کوچکی که پایگاه رای اصلی اصولگرایان بودند تبدیل به مراکز عمده‌ی قیام‌های چند سال اخیر شوند. همان شهرهایی که اصلاح‌طلبان با یک تفرعن و تبختر طبقاتی آنها را به عنوان «شهرهای عقب‌مانده» تحقیر می‌کردند اما متوجه نبودند که در سایه‌ی بی‌اعتنایی آنها به مسئله‌ی «عدالت» و اجرای بی‌تنازل سیاست‌های ریاضتی و نئولیبرالی که مردم فرودست را فرودست‌تر کرده بود، این مردم ناچارن به نیروهایی رای می‌دادند که لااقل وعده‌ی «عدالت» داده بودند. همین مردم اما زمانی که نیروی خودشان را باور کردند و تبدیل به «سوژه» شدند چند سال پیش‌تر از فرهیختگان بافرهنگ و متمدن شمال شهر تهران تبدیل به نیروی مادی و عینی جنبش انقلابی‌ای شدند که به معنای اخص کلمه ماجرای اصلاح‌طلب و اصولگرا را پایان داد. بنابراین ذکاوت ضدانقلابی رضا پهلوی، مدیر اتاق خبر «من‌وتو» و هواداران ایشان در این است که به فاصله‌ی کوتاهی از جنبشی که جلوه‌های درخشانی از قهر تدافعی و تهاجمی مردم در آن دیده شده و در جریان آن ده‌ها نیروی سرکوب در مصاف با مردم انقلابی کشته شده‌اند، خود جنبش را هم جعل کنند و آن را جنبشی «خشونت‌پرهیز» و «مسالمت‌آمیز» بخوانند. آنچه که به «آزاد شدن مملکت» نه تنها کمکی نمی‌کند بلکه در مقابل آن چون سدی قد کشیده است، افسانه‌ها

و یاهوهای «جنبش خشونت‌پرهیز» و «مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز» است که با نفی سوژگی جمعی و انقلابی مردم به پارلمان اروپا و دولت آمریکا دخیل می‌بندد بی‌آن‌که حرفی از آخرین مرحله‌ی «آزاد شدن مملکت» با بمب و ارتش سربازان دموکراسی بزند.

### کارگری که «طبقه» داشته باشد کارگر نیست

هم‌زمان و در حالی که رسانه‌های جریان اصلی مشغول مخابره‌ی لحظه به لحظه‌ی وکالت‌های اهدایی به رضا پهلوی بودند، از هفته‌ی آخر آذرماه موجی از اعتصاب‌ها و تجمعات صنفی آغاز شد که تا این لحظه در حال گسترش است. این اعتصابات و تجمعات البته دیگر برای این رسانه‌ها ارزش چندانی ندارد و ممکن است، تنها ممکن است، لابه‌لای اخبار روزانه اشاره‌ی مختصری هم به آنها کنند. طبقه‌ی کارگر (شاغل و بازنشسته) تنها تا زمانی برای این رسانه‌ها و اپوزیسیون راست مخالف جمهوری اسلامی اهمیت داشت و دارد که به مهره‌ی بی‌اراده‌ای در صفحه‌ی شطرنج براندازی تبدیل شود. زبان گویای مجری تلویزیون من‌وتو بیش از هر بیان دیگری روشن است وقتی خطاب به طبقه‌ی کارگر معلمان بازنشسته و بازنشستگان شرکت‌های مخابرات می‌گوید: «تو این صد و بیست و اندی روز که بچه‌ها اون جلو گلوله می‌خوردن، شهید می‌دادیم کجا بودین شما؟ اون کسانی که از یخچال‌های خالی شون برای ما فیلم می‌فرستادن می‌گفتن هیچی دیگه نیست تو یخچال بخوریم، پول نداریم، درآمد نیست، گرونی کمرمون رو شکونده تو این صد و بیست و خرده‌ای روز گذشته، صد و سی روز گذشته کجا بودن؟ چرا به صف معترضین نپیوستن.»<sup>۱۱</sup> مجری «خوب» من‌وتو از لندن، که ماهانه چند هزار پوند حقوق می‌گیرد، یقه‌ی کارگر بازنشسته را می‌گیرد که چرا به صف معترضین نپیوسته است. میثم آل مهدی در گفت‌وگو با منجنیق به خوبی و با دقت توضیح داده است که تا زمانی که ادبیات، گفتمان و بحث‌های سیاسی طبقه‌ی کارگر حذف شود، این طبقه برای آرزوی کسی و شهوت قدرت کسی اعتصاب نمی‌کند.<sup>۱۲</sup>

این وضعیت تنها مربوط به نسبت طبقه‌ی کارگر با کودتای ۲۶ دی نیست. در روزهایی که شهرهای کردستان کوچه به کوچه و محله به محله در مقابل نیروی سرکوب مقاومت می‌کردند و در جمعه‌های مقاومت زاهدان و دیگر شهرهای بلوچستان، بسیاری از هواداران پهلوی در شبکه‌های مجازی از «غیرت» و «شجاعت» کردها و بلوچ‌های قهرمان می‌نوشتند. این کردها و بلوچ‌های قهرمان اما کردها و بلوچ‌هایی بودند که صدا نداشتند و صدای آنها سانسور می‌شد. آنها تا زمانی که گمان می‌کردند رشادت و مبارزه‌ی دلیرانه کردها و بلوچ‌ها، سرانجام در خدمت

۱۱- ویدئوی این اظهارات سخیف را در [کانال سرخط](#) ببینید.

۱۲- ویدئوی این گفت‌وگو را در [اینجا](#) ببینید.

«براندازی» و در نتیجه تداوم استیلای سرمایه و ترجیح به قدرت رسیدن خاندان جلیل سلطنت خواهد بود، کاری با محتوای مبارزات کردها و بلوچ‌ها نداشتند اما به محض این‌که خیابان کمی آرام گرفت و به ویژه بعد از آغاز کمپین وکالت، تهاجم آنها زیر پست‌هایی در اینستاگرام و توئیتر که صدای واقعی مبارزان کردستان و بلوچستان را منعکس می‌کردند آغاز شد. کسانی که در خانه نشسته بودند و هشتگ وکالت می‌زدند کسانی را که در خیابان هم‌چنان گلوله‌ی ساچمه‌ای می‌خوردند و هر کدام به تنهایی بیش از همه‌جای ایران در جریان قیام ژینا شهید داده‌اند متهم می‌کردند «سایبری» هستند و «تفرقه» می‌اندازند.

این جریان نه تنها در فضای مجازی، بلکه هم‌چنین در خیابان‌های خارج از کشور جریانی را سازماندهی و نمایندگی می‌کرد که در مقابل حکومتی زن‌ستیز و کویبرستیز، با اسافل اعضای مردانه به آورد آمده بود. ده‌ها ویدئوی منتشرشده از جماعت «پرشین‌پارتنی‌روی» که ناگهان نگران «وطن» شده بودند و در خیابان‌های جهان، با شعارهای «نه این‌وری، نه اون‌وری...»، «سبزی‌پلو با ماهی...»، «باقالی‌پلو با گردن...» و مانند آن رژه‌ی افتخار می‌رفتند، همان بخش از «دیاسپورایی» بودند که اکنون حول وکالت نیز بسیج شده‌اند. و مگر سلبریتی‌های این جریان فاشیستی، علی کریمی و شاهین نجفی و مانند آن نبودند که مبلغان همین شعارهایی بودند که فقط «جنسیت‌زده» نیست، حتا فقط ضدزن و ضدکویبر نیست، بلکه آشکارا مروج فرهنگ تجاوز است.<sup>۱۳</sup> بماند که رضا پهلوی در این گفت‌وگو و هیچ‌گفت‌وگوی دیگری نگران این نیست که «دولت‌های جهان» با شنیدن این شعارهای مشعشع تصمیم بگیرند از «مردم ایران» حمایت نکنند. مهم این است که به دولت‌های جهان تضمین داده شود با «مبارزات انقلابی» در ایران روبه‌رو نیستند بلکه با مردمی «خشونت‌پرهیز» و «مسالمت‌جو» طرفند که با شعار «زن زندگی آزادی» آلت مردانه‌شان را چنان بیرقی در دست گرفته‌اند.

بنابراین نیروی متحدشده حول کمپین «من وکالت می‌دهم» عملن فقط علیه جمهوری اسلامی بسیج نشده، بلکه هم‌زمان علیه تمام سویه‌های مترقی قیام اخیر و جنبش انقلابی مردم و علیه تمامی ستم‌دیده‌گان نیز بسیج شده است تا صدای تمامی آنها را در صدای «مرد فارس بورژوازی مرکز‌نشین دگرجنس‌گرا» بی‌محو کند که تنها صاحب این امتیازات نیست بلکه مدافع این امتیازات است. محل این بسیج هم تاکنون خارج از کشور و فضای مجازی بوده است اما این به هیچ‌وجه به معنای این نیست که چنین جریانی پایه‌های مادی معینی در داخل کشور ندارد. این پایه‌های مادی معین به چشم نمی‌آید چون اپوزیسیون راست در کلیت خودش، و به طور اخص جریان حامی رضا پهلوی مخالف هر شکلی از سازمان‌یابی است و فهمش از متشکل شدن یا شکل دادن به احزاب «رستاخیزی»

۱۳- صحنه‌ای از کنسرت شاهین نجفی و هم‌نوایی او را با شعار «سبزی‌پلو با ماهی...» در کانال [صدای ماهی سیاه](#) ببینید.



به سنت ابوی مرحوم است یا «مزدورپروری» که ریشه‌های تاریخی آن را باید در «انقلابیون» کودتای ۲۸ مرداد جست. زمانی که نماینده‌ی رباط کریم با افتخار از نقش خودش در کشتار آبان ۹۸ حرف زد، همین جریان در توئیتر بساطی راه انداخته بودند که چگونه پول جمع کنند و به چند «دلیر ایرانی» بدهند تا نماینده‌ی رباط کریم را «تنبیه» کنند. «دلیر ایرانی» البته در اینجا طبعن نام مستعاری برای مزدوری است که حاضر است در قبال پول دست به چنین کاری بزند. به همین دلیل است که «صندوق اعتصاب» در یک چرخش نه‌چندان معصومانه در ادبیات براندازی به «حمایت مالی از اعتصاب» تبدیل می‌شود و شخص رضا پهلوی از «دولت‌های جهان» می‌خواهد از اعتصابات ایران حمایت مالی کنند. اپوزیسیون راست در کلیت خودش، و به شمول رضا پهلوی آگاه است برای تبدیل طبقه‌ی کارگر به پیاده‌نظام براندازی باید تمام تلاش خودش را بکند تا به جای صندوق‌های اعتصاب که کنترل و هدایت آن، بنا به سنت مبارزات انقلابی، باید در دست «کمیته‌های اعتصاب» باشد، باید ساز و کاری را تدارک دید که بین «اعتصابیون» پول پخش کند و به این واسطه ضرورت شکل‌گیری «کمیته‌های اعتصاب» منتفی شود.<sup>۱۴</sup> به همین دلیل است که در همین رپرتاژ آگهی من‌وتو هم در دقیقه‌ی ۳۷:۱۸ مفصل در مورد تدارک ارسال پول به ایران توضیح می‌دهد و این‌که باید برای این ارسال پول «اراده‌ی سیاسی» دولت‌های جهان را جلب کرد.

### کارگاه تولید ستاره

شاید هوشمندانه‌ترین چیزی که در گفت‌وگوی رضا پهلوی با تلویزیون من‌وتو وجود دارد انتخاب خود تلویزیون من‌وتو به عنوان محل این گفت‌وگو است. در شرایطی که چندین رسانه‌ی جریان اصلی جدی‌تر و حرفه‌ای‌تر و سیاسی‌تر از من‌وتو وجود دارد که هر کدام با یک تلفن ساده تمام امکانات خودشان را، بدون چون و چرا، در اختیار رضا پهلوی قرار می‌دادند و چاکرمنش‌ترین مجری‌ها و برنامه‌سازها را برای جلوه‌گری شکوه شاهزاده برمی‌گماردند، انتخاب رضا پهلوی و مشاورانش تلویزیون من‌وتو بود؛ رسانه‌ی صنعت سرگرمی که برجسته‌ترین برنامه‌هایش «بفرمایید شام» و «آکادمی گوگوش-استیج» بوده است. نقطه‌ی قوت «من‌وتو» اما برای پهلوی و مشاورانش دقیقن همین محتوای سرگرمی و مخاطبانی است که من‌وتو دارد و رسانه‌های دیگر ندارند. «من‌وتو» سال‌ها پیش تاسیس شد تا رسانه‌ی بخش مشخصی از جامعه‌ی ایرانی، به ویژه در خارج از کشور، باشد. سطحی بودن مجری‌ها و برنامه‌سازهای من‌وتو اصلن تصادفی نبود. آنها نمایندگان واقعی جامعه‌ی مهاجری بودند که به

۱۴- در مورد رویکرد این جریان‌ها به مبارزات کارگری و مسئله‌ی اعتصاب مفصل‌تر در فلاخن ۲۲۳ «دفاع از مبارزات صنفی در میانه‌ی قیام» بخوانید

دنبال زندگی بهتر یا به غرب مهاجرت کرده بودند یا آرزوی مهاجرت به غرب را داشتند. مردمی درگیر نوستالژی که «من‌وتو» با ساختن مستندهای تاریخی احساس نوستالژیک آنها نسبت به گذشته را تعمیق بخشیده است. «من‌وتو» طی سال‌ها شکلی از مخاطب را پرورش داد که مهیا و آماده‌ی پذیرش ارتجاع بودند و شدند. جنبش مبتنی بر نوستالژی نمی‌تواند جنبشی به پیش باشد چون به دنبال آفریدن امر نو نیست، بلکه به دنبال به دست آوردن «شکوه گذشته» است. مسئله‌ی نوستالژی به دست آوردن آزادی و برابری در آینده و در هم شکستن نظم ستمگرانه‌ی حاکم برای ابداع اشکال تازه و برابراه‌ای از اداره‌ی امور نیست، بلکه هدف جنبش مبتنی بر نوستالژی احیای شکوه از دست‌رفته‌ی گذشته است، آنچه «آزادی اجتماعی» در دوران پهلوی خوانده می‌شود و مصداق خودش را در کاباره‌ها و دیسکوها و مانند آن می‌یابد و «رفاه» طبقه‌ای که در جریان سیاست‌های ریاضتی «رفاه» و دسترسی‌های خودش را از دست داده است. نیروی جنبش مبتنی بر نوستالژی نمی‌خواهد چیزی را به دست بیاورد بلکه می‌خواهد به همان چیزی دست یابد که گمان می‌کند در گذشته داشته است.

این دایره‌ی مخاطبان میلیونی در ضمن به هیچ معنایی «سیاسی» نیست. از «وطن» می‌گوید، دلش برای «پدر تاجدار» تنگ می‌شود اما در ضمن کاری «به این کارها» ندارد. از میان صدها نفری که طی سال‌ها در برنامه‌های سرگرمی من‌وتو، بفرمایید شام و شعر یادت نره و آکادمی گوگوش-استیج و مانند آن شرکت کرده‌اند، تعداد کسانی که در هر معنایی چیزی از سیاست بگویند یا علاقه‌ای به سیاست داشته باشند حتا به تعداد انگشتان یک دست نمی‌رسد. بنابراین چنین مخاطبی همان نیرویی است که از عنفوان جان حاضر است «وکالت» خودش را به کسی بدهد تا به نیابت از او شکوه گذشته را با کمک دولت‌های جهان از نو برقرار کند و اعتبار را به پاسپورت ایرانی برگرداند.<sup>۱۵</sup> این دایره‌ی مخاطبان در ضمن شیفته‌ی ستاره‌هاست، حتا اگر این ستاره‌ها، ستاره‌های جعلی من‌وتویی باشند که تنها در دایره‌ی محدود من‌وتو ستاره محسوب می‌شوند. بنابراین هیچ تعجبی ندارد که اصلی‌ترین «چهره‌های» کمپین «من وکالت می‌دهم» حتا اطرافیان و مشاوران و حامیان سیاسی رضا پهلوی نیستند، بلکه جادوگر فوتبال و هنرپیشه‌ی سینما و مجری سابق تلویزیون و خواننده‌ی لس‌آنجلسی هستند و البته با حضور سلبریتی-اکتیویست‌های تیک‌آبی توئیتری. رضا پهلوی در این دستگاه «ستاره‌ساز» بناست ستاره‌ی دنیای سیاست باشد؛ کسی که به نیابت از همه مانند یک ابرقهرمان دست دولت‌های جهان را می‌فشارد و از طریق آنها مردم درمانده را نجات می‌دهد.

۱۵- در مورد تلویزیون من‌وتو و برنامه‌هایش می‌توانید «[تحشیه‌نویسی بر دیوار آکادمی گوگوش](#)» و متن «[مناسک رسمی شام در مهاجرت](#)» در صفحه‌ی ۱۴ شماره‌ی اول [گاهنامه‌ی منجیق](#) را بخوانید.

### اصلاح طلب، اصولگرا و اصل ماجرا

در متن در دفاع از مبارزات صنفی معلمان با اشاره به موضع‌گیری مجید توکلی، حسین رونقی و فرقه‌ی ابتدال شر علیه «طبقه‌ی متوسط» نوشته بودیم: «برای حسین رونقی و مجید توکلی هم‌چنان تنها سوژه‌ی واقعن موجود تغییر طبقه‌ی متوسط است، قاعدتن بنا به این دلیل که تغییری که فرودستان، به‌حاشیه‌رانده‌شده‌گان و طبقه‌ی کارگر سوژه‌ی آن باشند "خطرناک" است. اما این طبقه‌ی متوسط هم به خواست اپوزیسیون برانداز عمل نمی‌کند و سر به شورش بر نمی‌دارد. بنابراین بهتر است تضعیف و کم‌شمار و کوچک شود تا امکان گذار به دموکراسی فراهم شود. [...] تضعیف طبقه‌ی متوسط برای این نیست که هژمونی خودشان را از دست بدهند بلکه برای این است که به عنوان نیروی ذخیره‌ی حکومت جایگزین، پایگاه طبقاتی رقیب واقعی جریانات برانداز، یعنی اصلاح‌طلبان را تضعیف کنند و در ضعف کامل پای صندوق‌های رای "رفراندوم" و "انتخابات آزاد" بروند تا گذار به دموکراسی به اندازه‌ی کافی مدیریت و هدایت شود.»<sup>۱۶</sup>

در نتیجه‌ی سیاست‌های ریاضتی و نئولیبرالی جمهوری اسلامی و نیز تحریم‌های روزافزون جنایتکارانه علیه مردم ایران، لایه‌های میانی و پایینی طبقه‌ی متوسط به ویژه طی دهه‌ی اخیر دچار سقوط طبقاتی و به اصطلاح «پرولتیزه» شده‌اند. این بخش از طبقه‌ی متوسط نه تنها دیگر عملن بخشی از طبقه‌ی کارگر محسوب می‌شوند بلکه اغلب در بی‌ثبات‌ترین و کم‌درآمدترین کارها شاغل شده‌اند. خیل عظیم جوانانی که برای امرار معاش اکنون به عنوان کارگر کافه‌ها، کتابفروشی‌ها، هتل‌ها، رستوران‌ها، فروشگاه‌های کوچک و بزرگ و مانند آن مشغول به کار هستند. با این وجود پیوستن اجباری به طبقه‌ی کارگر و سقوط طبقاتی الزامن به معنای این نیست که این بخش از طبقه‌ی کارگر «فرهنگ پرولتری» نیز دارد. بخش عظیمی از آنها هرچند عملن بخشی از پرولتاریا شده‌اند اما هم‌چنان حاملان آمال و آرزوها و خصلت‌های طبقاتی طبقه‌ی متوسط هستند. برای نمونه نگاه کنید به واکنش‌های بخشی از همین افراد به خبری که «صدای ماهی سیاه» در مورد بازداشت «دنیا عبادی‌پور» در جریان قیام ژینا منتشر و او را «کارگر کافه» خطاب کرد. بلافاصله دوستان و همکاران او زیر خبر کامنت گذاشتند و از این‌که لفظ توهین‌آمیز «کارگر» در مورد دوست و همکارشان به کار برده شده ابراز نارضایتی کرده و از ادمین صفحه خواستند به جای کارگر از الفاظی مانند «ویتر» و «باریستا» استفاده کند.<sup>۱۷</sup>

در متن «قدم بعدی چیست؟» مدعی شدیم «لااقل از خیزش دی‌ماه ۱۳۹۶ نیروی اصلی قیام‌ها و خیزش‌های چند سال اخیر در ایران، به شمول قیام ژینا، کارگران بی‌ثبات کار بوده‌اند.»<sup>۱۸</sup> و بخشی از این کارگران بی‌ثبات کار همین لایه‌های

۱۶- به فلاخن شماره‌ی ۲۱۰ «در دفاع از مبارزات صنفی معلمان» مراجعه کنید.

۱۷- خبر و کامنت‌های زیر آن را در اینجا ببینید.

۱۸- در فلاخن ۲۲۴ «قدم بعدی چیست؟».

کارگرشده‌ای هستند که پیش از این به لحاظ جایگاه طبقاتی طبقه‌ی متوسط محسوب می‌شدند. این هراس از «کارگر شدن»، «کارگر بودن» و «کارگر ماندن» هم به انگیزه‌ای برای حضور این بخش در مبارزات خیابانی تبدیل شده است و هم به‌طور توأمان به یکی از موانع در برابر سازمان‌یابی صنفی و سیاسی این بخش از طبقه‌ی کارگر. در عین حال طبقه‌ی متوسط به عنوان پایگاه اصلی رای اصلاح‌طلبان، بعد از خیزش دی‌ماه امکان تحرک سیاسی و اجتماعی خودش را تا مدت‌ها از دست داد. مضمون طبقاتی آشکار خیزش دی و مبارزات و قیام‌های متعاقب آن چنان بود که این بخش از اجتماع به خوبی می‌فهمید ماجرای اصلاح‌طلبان نیز مانند ماجرای اصولگرایان پایان یافته اما در ضمن چنان مسحور ایدئولوژی سرمایه‌داری بود که نتواند با مختصات جدید وضعیت همراهی کند. بعد از قیام آبان و در جریان تهاجم جنایتکارانه‌ی سپاه پاسداران به هواپیمای اوکراینی این طبقه بعد از چند سال امکان تحرک طبقاتی پیدا کرد. آنها نه تنها برخلاف مبارزان خیزش دی و قیام آبان با قربانیان پرواز اوکراینی احساس خویشاوندی می‌کردند (احساس خویشاوندی‌ای که خودش سرشار از پیش‌فرض‌های ایدئولوژیک-طبقاتی بود) بلکه قربانیان پرواز اوکراینی چون به واقع «فقط» قربانی بودند می‌شد به آنان نزدیک شد و برایشان «شمعی روشن کرد». به این ترتیب دی ۱۳۹۸ به نقطه‌ی عزیمتی تبدیل شد تا سمت‌گیری طبقه‌متوسطی به سیاست به گذشته هم تهاجم کند و از قیام آبان، از تمام آن لحظات درخشان مقاومت و تعرض به نیروی سرکوب، «هزار و پانصد کشته» و «آبان تریبونال» بسازد.

قیام ژینا در چنین وضعیتی روی داد. در وضعیتی که اوضاع اقتصادی وخیم‌تر از پیش شده بود و بخش‌های وسیع‌تری از مردم تحت فشار روزمره بودند. بخش بزرگی از بدنه‌ی رای اصلاح‌طلبان که حالا دیگر «برانداز» شده بودند اکنون در خیابان حضور داشتند. این موضع «براندازی» اما می‌تواند موضعی پایدار نباشد. در درون جنبش، و هر جنبشی نبردهای هژمونیک در جریان است که در نهایت افق ایجابی مبارزات را صورت‌بندی می‌کند. اگر شکل‌گیری کمیته‌های انقلابی و امکان پیوند آنها با مبارزات صنفی و خیزش‌های توده‌ای می‌تواند افق براندازی را به «انقلاب» تغییر دهد،<sup>۱۹</sup> در مقابل سوژه‌زدایی از سوژه‌ی مبارزات انقلابی می‌تواند امکان انقلاب را به «براندازی» تبدیل کند.

از اهداف کودتای رضا پهلوی علیه قیام، بازگرداندن سوژه‌ی قیام به نقطه‌ای است که در آن امکان تغییر و تحول نداشته باشد و «برانداز» باقی بماند. منطق اصلاح‌طلبانه‌ی کمپین «من وکالت می‌دهم» در واقع همان چیزی است که سعید حجاریان تحت عنوان «فشار از پایین، چانه‌زنی در بالا» آن را در دوره‌ی اصلاحات تئوریزه کرده بود. این اما تنها رضا پهلوی و کمپین «من وکالت می‌دهم» نیست که از این منطق پیروی می‌کند. این دست اقدامات بعد

۱۹- در این مورد در فلاخن شماره‌ی ۲۱۱، «قیام گرسنگان؛ جدال بر سر نام یا تداوم نبردی تاریخی» بخوانید.

از خیزش دی‌ماه ۹۶ در دستور کار کلیت اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی قرار گرفت و تا به امروز تنها استراتژی آنهاست. در همان بهمن ۹۶ در مورد فراخوان برگزاری رفراندوم که از سوی پانزده «شخصیت سیاسی» در داخل و خارج از کشور، که اتفاقن رضا پهلوی در میان آنها حضور نداشت، امضا شده بود، نوشته بودیم: «کسانی که این بیانیه را امضا کرده‌اند درست به اندازه‌ی اصلاح‌طلبان و اعتدالیون به مردم خیزش دی‌ماه اعتمادی ندارند و آنها را دارای صلاحیت لازم برای مداخله در امر سیاست نمی‌دانند. کاری که آنها می‌کنند تداوم منطقی و رادیکال‌تر شده‌ی همان استراتژی نخ‌نمای «فشار از پایین، چانه‌زنی از بالا» است. آنها مردم رزمنده‌ی خیزش دی‌ماه را تنها ابزار فشاری می‌بینند برای این‌که بالایی‌ها با فراغ بال چانه‌زنی کنند و البته «سازمان ملل متحد» هم فصل‌الخطاب این چانه‌زنی باشد.»<sup>۲۰</sup> و در متن «رضا پهلوی چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟»، بعد از پیام او «خطاب به مردم ایران» در خرداد ۱۴۰۱ نوشته بودیم: «استراتژی نهایی رضا پهلوی برای براندازی جمهوری اسلامی و در عین حال مدیریت دوره‌ی بعد از آن برای این‌که به «آنا‌رشی» منجر نشود، صورت تکرارشونده‌ای از استراتژی اصلاح‌طلبانه‌ی «فشار از پایین، چانه‌زنی از بالا» است. اگر در استراتژی اصلاح‌طلبان تجمعات اعتراضی، نشریات و احزاب سیاسی در خدمت چانه‌زنی آنان با مقامات بالای نظام و سهم‌خواهی از آنان بود، برای رضا پهلوی تجمعات اعتراضی، رسانه‌ها، احزاب سیاسی و ایرانیان خارج از کشور در خدمت چانه‌زنی با سران کشورها، از اعضای دولت تا قانون‌گذاران است.»<sup>۲۱</sup> همین صورت‌بندی را، نه تقریبین بلکه دقیقن، در مورد تمامی تحرکات مجموعه‌ی اپوزیسیون راست در سال‌های اخیر می‌توان تکرار کرد. حامد اسماعیلیون از «فرصت قیام» استفاده کرد تا صدهزار نفر را در برلین به خیابان بخواند و به پشتوانه‌ی «فشار از پایین» آنها در بالا برای اخراج سفرا و وارد کردن سپاه در لیست سازمان‌های تروریستی و تشدید تحریم‌ها «چانه‌زنی» کند. مسیح علی‌نژاد در آخرین گفت‌وگوی خودش با تلویزیون ایران اینترنشنال می‌گوید: «الان توی دولت آمریکا، دولت فرانسه، این سوال‌ها رو از ما می‌پرسن [...] که این انقلاب تموم شده و الان کسی تو خیابون نیست. پس شما چرا فکر می‌کنید که ما نباید به میز مذاکره برگردیم. این ته دلم رو خالی می‌کنه که اگه مردم رفتن تو خونه‌هاشون، برخی از مردم نشستن... [...] کاخ سفید پرسید، می‌پرسه. دفتر آقای مکرون پرسید [...] و این نگران‌کننده‌ست. [...] جواب من؟ مردمی که توی ایران الان تو خیابون نمی‌یان به خاطر اینکه پنج نفر رو تو لیست اعدام دارن. به خاطر این‌که پنج نفر رو [...] دارشون زدن به خاطر این‌که شما سپاه رو تروریست اعلام نکردین، به خاطر این‌که شما با صدای بلند اعلام نکردین که مذاکرات هسته‌ای تموم شده با این حکومت کودک‌کش.» و نتیجه‌ی این مذاکرات چه باید باشد؟ صراحت علی‌نژاد تکان‌دهنده است وقتی

۲۰- در اینجا.

۲۱- فلاخن شماره‌ی ۲۱۳ «رضا پهلوی چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟»

از مذاکرات خودش با کسانی با چون حامد اسماعیلیون و رضا پهلوی می‌گوید و تاکید می‌کند: «من امیدوارم که بتونیم همه‌مون متحد به دولت‌های غربی نشون بدیم که ما نمایندگان بهتری هستیم در مقایسه با سازمان مجاهدین خلق، در مقایسه با نایاک [...] به کشورهای غربی بگیریم ما آماده‌ایم برای یک ایران بدون جمهوری اسلامی و دولت‌های غربی هم باید آماده باشن.»<sup>۲۲</sup>

همان‌طور که معلوم است برای مسیح علی‌نژاد هم مانند رضا پهلوی و دیگر اجزای اپوزیسیون راست حضور خیابانی مردم فرصتی برای مذاکره با «دولت‌های جهان» است. برای «چانه‌زنی در بالا» تا غرب این نیرو را به عنوان «نمایندگانی بهتر» بپذیرد و وقتی مردم در خیابان حضور ندارند و فشاری از پایین نیست «ته دلش» خالی می‌شود. آن بالا در میان سلبریتی‌ها و «چهره‌ها»های اپوزیسیون راست اوضاع معلوم است: آنها مکان چانه‌زنی خودشان را تغییر داده‌اند و به جای چانه‌زنی با «بیت رهبری» در حالی چانه‌زنی با «دولت‌های غربی» اند. کشمکش‌های اگر موجود است در «پایین» اتفاق می‌افتد.

### کودتا و «ضدکودتا»

انتخاب تلویزیون من‌وتو، غیر از آنهایی که نوشتیم دلیل دیگری هم دارد. تلویزیون من‌وتو به معنای مصطلح کلمه فقط «برانداز» نیست بلکه مشخص رسانه‌ای است حامی خاندان سلطنت و شخص رضا پهلوی و در این حوزه به غیر از تلویزیون‌های فرسوده‌ی لس‌آنجلسی، هیچ رقیب تصویری دیگری ندارد. برای نمونه برخلاف اشتباه معمول در فضای عمومی ایران اینترنشنال رسانه‌ی سلطنت‌طلبان یا حامیان رضا پهلوی نیست. ایران اینترنشنال رسانه‌ی اختصاصی «هشتگ برانداز» است و هر نیرویی که بتواند تحت لوای این عنوان قرار بگیرد را با آغوش باز می‌پذیرد. برای مثال ایران اینترنشنال شاید تنها رسانه‌ی فارسی‌زبان جریان اصلی‌ای است که برای اولین بار در سال ۱۳۹۹ نشست سالانه‌ی سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت را به صورت زنده پوشش داد یا بعد از تهاجم به رژه‌ی نیروهای نظامی در اهواز با یعقوب حر التسطری سخنگوی جنبش الاحواز گفت‌وگو کرد که مسئولیت این حمله را بر عهده گرفت. به همین دلیل است که این رسانه اتفاقن درهای گشوده‌ای به روی هر نیروی «چپ» یا چپ‌نمایی هم دارد که در عمل بخشی از جبهه‌ی هشتگ برانداز باشد. سردرگمی عموم اپوزیسیون برانداز نیز در مقابل این رسانه از همین جهت است. از نظر سلطنت‌طلبان و جریان فاشیستی حامی رضا پهلوی این رسانه در اختیار «تجزیه‌طلبان» است، از نظر نمایندگان احزاب برانداز برآمده از خلق‌های تحت

۲۲- مصاحبه‌ی کامل در [اینجا](#).

ستم این رسانه محل تبلیغ «فاشیست‌های مرکزگرا» است، از نظر مجاهدین خلق ایران اینترنشنال در تصرف «سلطنت‌طلبان» است و جمهوری‌خواه‌های برانداز از توجه این رسانه به مجاهدین خلق آزرده و مکدر می‌شوند. ایران اینترنشنال اما همه‌ی اینها با هم است چرا که همه‌ی اینها با هم دقیقن می‌توانند ذیل جبهه‌ی واحد «هشتگ برانداز» متحد شوند اما رقابت‌های معمول و متداول بر سر قدرت از این اتحاد جلوگیری می‌کند. این که در مجموع یاران و حامیان رضا پهلوی حضور پررنگ‌تری در برنامه‌های ایران اینترنشنال دارند به دلیل گرایش سیاسی بسیاری از خبرنگاران و برنامه‌سازان این شبکه است اما این نافی آن نیست که شبکه در اجرای نقشی که بر عهده دارد کوتاهی کند. بنابراین رضا پهلوی برای پیشبرد تمام وجوه ضروری کودتای خودش باید به رسانه‌ی خانگی‌ای می‌رفت که مخاطبان اصلی آن، حتا پیش از قیام ژینا هم حاضر بودند با جان و دل وکالت خودشان را به شازده بدهند و بروند به «شام» و «استیج» خودشان بپردازند.

با این‌وجود همان‌طور که نوشتیم اقدام رضا پهلوی و کمپین «من وکالت می‌دهم» نسبت به قیام ژینا سیمای کشمکش آشکار میان انقلاب و ضدانقلاب است، که خیلی زودتر از زمان موعود آغاز شده، اما همه‌ی ماجرا نیست. گفتیم رضا پهلوی و هوادارانش در واقع طرح کودتایی خودشان را با فراخوان «من وکالت می‌دهم» تکمیل کرده‌اند. اما در ضمن باید تاکید کنیم این تنها کودتایی علیه قیام ژینا نیست بلکه پهلوی و هوادارانش هم‌چنین کودتایی علیه رقبا و نیز هم‌پیمانان راست‌گرای دیگرشان را نیز سازمان داده‌اند. هم اغلب موتلفان در جمع «هماهنگی ملی» به خصوص اعضای شورای مدیریت گذار که گمان می‌کردند با چنین نام‌گذاری‌ای مدیریت گذار یقینن به آنها سپرده خواهد شد و هم توثیق‌زندگان هماهنگ‌مسرور ناگهان به خودشان آمدند و دیدند نه تنها رضا پهلوی به پشتوانه‌ی سلبریتی‌های ورزشی و سینمایی و ارتشی از خواننده‌های مقیم لس‌آنجلس تبدیل به «وکیل» یگانه‌ی مردم شده است، نه تنها در اقدامی هماهنگ تمامی رسانه‌ها دوربین‌ها را به سوی او چرخانده‌اند و مبتذل‌ترین رسانه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور یعنی تلویزیون «من‌وتو»، «ایندیپندنت فارسی» و کیهان لندن (که این یکی هیچ دست‌کمی از دوقلوی تهرانی‌اش ندارد) به همراه ارتشی از صفحات زرد-سیاسی اینستاگرامی تبدیل به روابط عمومی او شده‌اند، بلکه از پیش و تنها با چند روز فاصله از «کودتای ۲۶ دی» حزبی اعلام موجودیت کرد به نام «ایران نوین» که در ساعات اول کودتا یک‌جا وکالت حزب و اعضایش را به رضا پهلوی اعطا نمود. از آن پس البته موتلفین وکالت‌داده در قامت چماقداران مجازی وارد صحنه شدند تا برای دیگران شاخ و شانه بکشند و هنوز هیچ نشده صدایشان طنین صدای هاشمی رفسنجانی را داشته باشد که بعد از فراندوم تعیین نظام از «بدبخت‌های یک درصدی» سخن گفته بود. تنها با اصرار و ابرام بر نفهمیدن است که می‌توان این تصویر را ندید و کودتای ۲۶ دی را به نام خودش یعنی کودتای ۲۶ دی نخواند.

در برابر این کودتا اما آنچه که به گوش می‌رسد ندای «وحدت» است. تکلیف کودتاخوردگان مترصد قدرت البته معلوم است. مسیح علی‌نژاد در گفت‌وگو با تلویزیون ایران اینترنشنال فرصت را مغتنم می‌شمرد تا اعلام کند همه‌ی شخصیت‌ها، از جمله رضا پهلوی، باید هرچه زودتر سر یک میز بنشینند و منشوری آماده کنند تا روی میز دولت‌های غربی بگذارند و حامد اسماعیلیون از «همه» به شمول «جمهوری خواه و پادشاهی خواه، اقلیت‌ها و اقوام، مهاجران و مانده‌گان در وطن، راست و چپ، نویسنده و معلم، هنرپیشه و ورزشکار، متدین و بی‌خدا» دعوت می‌کند منازعات سیاسی را به بعد از سرنگون کردن «ماترک ابلیس» واگذارند و بر سر حداقل‌ها توافق کنند و چالهی دفن این «جنازه‌ی پوسیده» را بکنند. راهبرد ضدکودتایی موتلفین مغبون نادیده گرفتن کودتا و اصرار و ابرام بر تشکیل هرچه زودتر ائتلاف و اتحاد است.

مسئله این نیست، مسئله دقیقن بخشی از چپ است که حالا فرمان می‌دهد در هراس از مرگ باید به تب راضی شد و در ائتلافی ضدفاشیستی برای دفاع از «اصل جمهوری» گرد هم آمد. آنها این آزمون قطعی تاریخی را فراموش کرده‌اند که هر فاشیسمی نه نتیجه‌ی عدم اتحاد نیروهای ضدفاشیست بلکه حاصل انقلابی شکست‌خورده است. چندی پیش وقتی برخی از اعضای حلقه‌ی فریدون، که مشاوران نزدیک رضا پهلوی هستند، در موضعی چیزهایی علیه «انتخابات آزاد» گفتند، صف طولانی‌ای از نیروهای چپ شکل گرفت که از مزایای انتخابات آزاد دفاع کنند. اتفاق سعید قاسمی‌نژاد برای این دسته از رفقا انتخابات آزادی در توییتر برگزار کرد با این سوال: «آیا در ایران پس از جمهوری اسلامی احزاب مارکسیست انقلابی باید حق فعالیت سیاسی داشته باشند؟» و انتخابات را با ۷۵/۶ درصد آرا برد.<sup>۲۳</sup> او در همان گفت‌وگو با فصلنامه‌ی فریدون گفته بود انتخابات آزاد در ایجاد ثبات سیاسی نقشی استراتژیک دارد هرچند ممکن است برگزاری آن مدتی به تعویق بیفتد و کسانی (فاشیست‌ها [یعنی خودشان؟])، تجزیه‌طلبان، اسلامگراها و کمونیست‌های انقلابی) از آن بیرون گذاشته شوند.<sup>۲۴</sup> مشکل این است بخشی از چپ با شنیدن و خواندن این اظهارنظرها و نظایر آن بر روی «تعویق» متمرکز شد و «نقش استراتژیک» را به کلی نادیده گرفت.

اکنون نیز هراس از شکل‌گیری جریانی فاشیستی منجر به این گرایش در بخشی از چپ شده است که در دفاع از اصل جمهوری در برابر فاشیسم باید هرچه زودتر موتلف شد. مشکل این ائتلاف‌های سلبی این است که درست همان کسانی را از درون خودش بیرون می‌گذارد که فاشیسم علیه آنها بسیج می‌شود. به‌طور مشخص بگذارید به مسئله‌ی مالکیت خصوصی بپردازیم. بخش عظیمی از طبقه‌ی کارگر طی دهه‌های اخیر در ایران از

۲۳- در اینجا ببینید.

۲۴- در اینجا.



«خصوصی‌سازی» متضرر شده و بنابراین در بسیاری از مبارزات صنفی این طبقه خواست لغو خصوصی‌سازی یکی از خواست‌های جدی و مهم بوده است. خواستی که هرچند در عمل گاهی به دوباره دولتی شدن منجر شده اما در ضمن آلترناتیو خودش را نیز مطرح کرده است: مالکیت جمعی و اداره‌ی شورایی. افقی که با اعتلای مبارزات صنفی از نو مطرح و گام‌های عملی و عینی در راستای آن برداشته خواهد شد. در ائتلافی سلبی حول دفاع از «اصل جمهوری» این خواست عمومی طبقه‌ی کارگر باید نادیده گرفته شود. این ائتلاف از زبان چپ خودش احتمالاً به طبقه‌ی کارگر خواهد گفت: «رفقا! الان فاشیسم پشت در است! چند سالی منتظر بمانید تا با دفع شر فاشیسم بعد در مورد مالکیت خصوصی فکری کنیم.» مسئله این است که در یک نظم هنجارین هیچ عقل سلیمی به فکرش هم نمی‌رسد در مورد «آزادی سکس با کودکان» یا «مشروعیت تجاوز جنسی» رفراندوم برگزار کند اما در ضمن هرگز به مخیله‌اش هم خطور نمی‌کند که مالکیت خصوصی بر ابزار تولید هیچ دست‌کمی از همین موارد ندارد. شکلی از مالکیت که زندگی میلیون‌ها نفر را در سرتاسر جهان تاکنون نابود کرده و نابود خواهد کرد. از قضا به دلیل همین نادیده‌انگاری‌های ناگزیر است که ائتلاف سلبی علیه فاشیسم برای دفاع از اصل جمهوری در نهایت شکلی از سرکوب را درون خودش تعبیه کرده است.

در مقابل فاشیسم باید برای بسیج همان بخشی از جامعه کوشید که فاشیسم آنها را بیرون می‌گذارد و سرکوب می‌کند. اتحادی از پایین که اتفاقن امکانات آن به فراوانی در جریان قیام ژینا و هم‌چنین سلسله‌قیام‌های سال‌های اخیر به چشم خورده است. اتحاد آگاهانه‌ی خلق‌های تحت ستم برای استیفای حقوق ملی، اتحاد زنان و کوییرهایی که در نظم سرمایه‌دارانه‌ی امور امکان استفاده از «آزادی» و «برابری حقوقی» را نخواهند داشت، اتحاد بخش‌ها و لایه‌های گوناگون طبقه‌ی کارگر. ساختن اجزای این اتحاد البته کار دشواری است و از مسیرهای پر پیچ و خم و جستجوی عملی امکانات مادی و عینی می‌گذرد. اما تاریخن نقش چپ انقلابی این نبوده است که با دشمنان یا دوستان به مذاکره بپردازد و بر سر «آینده» توافق کند، نقش چپ انقلابی سازماندهی نیروهایی بوده است که مسئله‌ی آینده برای آنها مسئله‌ی مرگ و زندگی است. برای مقابله با فاشیسم ائتلاف‌های از بالا، حتا بر سر «اصل جمهوری» کارساز نیست، بلکه باید از پایین و در دفاع از «اصل انقلاب» متحد شد.

منڙپوڻ  
Manjanigh

